

جهان واقعی دموکراسی

فرزاد نعمتی

دموکراسی مفهومی چند لایه است. از آن برداشتهای گوناگونی می‌شود که البته گل و گشاد نیستند و می‌توان به ارائه‌ی ربط آنها، امیدوار بود. در عین حال تفاوت‌های غیر قابل انکاری در این تعاریف وجود دارد که نادیده گرفتن آنها نیز، ساده انگاری‌ست. در میان این تعاریف، سه مفهوم‌سازی از اعتبار علمی و تجربی بیشتری برخوردارند.

1- دموکراسی ژاکوبینی (روسوی)

در این تعریف آنچه که اولویت دارد، «رای مردم» است. دِمُدۀترین و رایج‌ترین تعریف دموکراسی (حکومت مردم بر مردم) نیز در همین الگو قابل بحث است و طی آن قدرت سیاسی از طریق نظرات شهروندان تقسیم و اعمال می‌شود. انقلاب 1789 فرانسه، پیام‌آور دموکراسی ژاکوبینی بود و در دموکراسی روسویی «صدای مردم صدای خداست». این گونه است که نخبگان و مردم هم‌قدم می‌شوند و قانون، ملعبه‌ی دست خیابانهای مملو از مردمی با مشت‌های گره کرده. رای بیشتر، فزونی حقیقت است و «اقلیت» محلی از اعراب ندارد. اقلیت مخالف است و مخالف، دشمن دموکراسی (صدای مردم = حقیقت). بدین سان حذف مخالف، گرفتن غبار از آینه‌ی حقیقت است و خیانت به حقیقت است، تساهل بر اقلیت. «پوپولیسم»، آن روی سکه‌ی دموکراسی ژاکوبینی است و «فاشیسم» غایت این یکسان‌سازی اجباری. عمر این الگو از دموکراسی در جهان مدرن، سالهاست، به پایان رسیده است. انقلاب فرانسه الهام‌بخش خواسته‌های آزادیخواهانه در ممالک دیگر بود، اما روسو فیلسوف سیاسی قرن نوزدهم نبود.

2- دموکراسی به مثابه «حکومت قانون»

اگر دموکراسی روسویی تنها به رای مردم می‌اندیشید و «استبداد اکثریت» را ارجح بر «استبداد اقلیت» (الیگارشی و دیکتاتوری) می‌پنداشت، دموکراسی نزد جان-استوارت میل، «حکومت اکثریت با حفظ حقوق اقلیت» و قدرت، اساسن، خطرناک بود. لرد آکتن بیراهه نگفته بود: «قدرت فساد می‌آورد و قدرت مطلق، فساد مطلق». این

چنین بود که «قانون صدای مردم و صدای مردم قانون» انگاشته شد و دیگر خبری از «حقیقت» نبود. در تعدیل همین الگو، نگرانی از اراده‌ی خودکامه‌ی اکثریت، باعث تحدید رای مردم با قانون شد و نگرانی از سلطه قوانین ناعادلانه، سبب شد که بر وجه نهی کننده‌ی قانون تاکید شود، نه بر چهره‌ی آمرانه و اجبار کننده‌اش. (قانون تعیین نمی‌کند که مردم چگونه باید زندگی کنند، بلکه آنها را از انجام اعمال خاص و مشخصی بر حذر می‌دارد). دموکراسی در انگلستان هنوز هم که هنوز است به خیابانها کشیده نشده است. لندن در ناآرامی های 1968، آرام بود و آکسفورد، هیچ گاه نظیر سوربن، تعطیلی‌های ناشی از اعتصاب را تجربه نکرده است.

3. دموکراسی به معنای چرخش نخبگان

علم سیاست به ویلفردو پاره تو و گائتانو موسکا مدیون است، از آن جهت که اینان با طرح نظریه‌ی «الیتیسیم» که با تاثیرپذیری آشکار از آرای نیکولو ماکیاولی، بر حضور گروه حاکمه‌ای که اراده و مردانگی لازم را برای پاسداری از مبانی قدرت خود آشکار می‌سازد، تاکید می‌کند، سبب شدند که جامعه‌شناسان سیاسی در نقد «الیتیسیم» به «پلورالیسم» برسند و دموکراسی آمریکایی اینگونه زاده شد. طبق نظر رابرت دال «وجود گروهها و علایق اجتماعی متعدد و متکثر اساس دموکراسی است و دموکراسی را تنها می‌توان به مفهوم دست به دست شدن حکومت میان چندین گروه اقلیت تعریف کرد». اینگونه بود که بر خلاف الیتیسیم که بر وجود يك گروه اقلیت «نخبه حاکم» تاکید می‌کرد، پلورالیسم «الیت‌ها» (گروه‌های قدرت) را حاملان قدرت اجتماعی و رقابت آنان را دموکراسی می‌نامید. با این تفاسیر، در سنت آمریکایی «دیکتاتوری حکومت يك اقلیت (الیت) و دموکراسی حکومت چند اقلیت (الیت) است». الیگارشی، دیکتاتوری و پولیارشی، دموکراسی‌ست. آمریکائیه‌ها با اعتنا به نظریه‌ی پلورالیسم، دموکراسی را رقابت جمهوریخواهان و دموکراتها می‌دانند و این گونه، دموکراسی در گذار از فرانسه به انگلستان، در آمریکا به آمیزه‌ای از رای مردم + قانون + نخبه‌گرایی رسیده است.